

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و هفتم، شماره پیاپی ۹۴،
بهار و تابستان ۱۳۹۴، ص ۹۱-۱۱۲

علل استمرار حکومت آل دابویه در طبرستان*

دکتر هوشنگ خسروبیگی / دانشیارگروه تاریخ دانشگاه پیام نور^۱
آسیه ایزدیار پیریستی / کارشناسی ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی - گروه تاریخ دانشگاه پیام نور تهران^۲

چکیده

آل دابویه عنوان خاندانی است محلی که توانست بیش از یک قرن بر ناحیه ای موسوم به پتسخوارگر حکومت نماید. آنان زمانی روی کار آمدند، که از طرفی نفس امپراطوری ساسانی به شماره افتاده بود و از طرفی دیگر سیل بنیان کن اعراب را کسی یارای مقابله با آن نبود. اما حکومت دابویگان در چنین شرایطی توانست پا بگیرد و با قدرت، تا مدتها تداوم یابد. حتی سقوط و زوال بزرگترین حکومت های عصر را چون امپراطوری ساسانیان و خلافت اموی نظاره نماید بی آنکه خللی در ماهیت حکومت محلش ایجاد شود. به نظر می رسد آنها با استفاده از موقعیت جغرافیایی خاص خود و همچنین با اتکا به قدرت نظامی و برقراری مناسبات سیاسی و در نهایت حفظ ارزشها و سنن باستانی و اتکا به مقبولیت محلی؛ تداوم خود را تضمین نمودند. در این پژوهش با اتکا به منابع این دلایل مورد بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: اسپهبد، اعراب، آل دابویه، دیلمیان، ساسانیان، طبرستان.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۰۸/۱۸؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۴/۰۷/۲۹

۱ Email: Kh_beagi@pnu.ac.ir

۲ Email: asiheizadyar@yahoo.com

مقدمه

حکومت آل دابویه یکی از حکومت‌های محلی منطقه گیلان است که توانست بیش از یک قرن دوام آورد. این حکومت گرچه در ابتدا هویت خود را مدیون ساسانیان بود؛ ولی بعد از سقوط ساسانیان نه تنها توانست به حیات خود ادامه دهد، بلکه در عین حال آداب و رسوم فرهنگی ساسانیان را - که موجبات اقتدار بیشتر بنیان این حکومت محلی می شد - بسیار سنجیده حفظ کرد.

دابویگان تقریباً از سال ۶۴۲م مطابق با ۲۲ق یعنی در سال یازدهم پادشاهی یزدگرد سوم در دوره ساسانی، حکومت خود را تحت لوای ساسانیان آغاز کردند. پس از فروپاشی مخدماناش توانستند تا سال ۱۴۴ق/ ۷۶۱م (دوره خلافت منصور عباسی) و در حدود ۱۲۴ سال حکومت کنند.

مهمترین مساله این تحقیق شناسایی عوامل استمرار دوره حکومت این خاندان حکومتگر محلی، با اتکا به پاسخگویی به سوالات زیر است:

این خاندان با اتکا به چه عوامل و چگونه توانستند در دوره ای نسبتاً طولانی، حکومت خود را استمرار بخشند؟

موقعیت جغرافیایی، چه سهمی را در دیرپایی حکومت دابویگان به خود اختصاص می دهد؟

به نظر می رسد موقعیت جغرافیایی، توان نظامی، مشروعیت خاندانی و سیاسی و نیز تدابیر دابویگان در سیاست خارجی، مهمترین این عوامل بوده است. با این حال دل‌مشغولی‌های خلفای اموی در سرزمین‌های دیگر و نیز تغییر سیاسی قدرت از خلفای اموی به عباسی، می توانسته در این امر سهم باشد.

هدف این بررسی انجام یک پژوهش توصیفی - تحلیلی در حوزه مطالعات تاریخی (کتابخانه ای) به منظور شناخت و ارزیابی عوامل استمرار و دیرپایی استقرار سیاسی دابویگان در سرزمین‌های شرقی خلافت اسلامی و پس از سقوط ساسانیان است.

حکومت دابویگان

آل دابویه یا گاوبارگان عنوان حکومتی محلی است که در یازدهمین سال سلطنت یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی، توانستند بر اوضاع ناحیه ای موسوم به پتسخوارگر که شامل

گیلان و طبرستان می شد، مسلط شوند و بعدها از سوی یزدگرد سوم عنوان پادشاهی این نواحی را به دست آورند (ابن اسفندیار، ۱۵۴). آنها همچنین در ادامه این فرایند، بسیاری از حکومت های محلی کوچک این ناحیه را تحت حکومت خود متمرکز نمودند.

آن طور که منابع اظهار می کنند نسب اینان به جاماسب، فرزند فیروز ساسانی، می رسد؛ که طی پیشرویهای نظامی که در مناطق ارمنیه، تبریز، خزر و صقلاب، توسط وی و فرزندانش صورت گرفت به حدود گیلان رسیدند و با تلاش مستمر به تدریج توانستند امرای گیلان را به اطاعت خود وادارند (مرعشی ۶/۱؛ اولیاءالله، ۲۹؛ ابن اسفندیار، ۱۵۳).

از ازدواج فیروز، نوه جاماسب با شاهزاده خانمی گیلانی فرزند پسری به دنیا آمد به نام گیلانشاه که ظاهرا این نام تاکیدی است بر قدرتی که اکنون این شاهزادگان توانسته بودند در این خطه بیابند و باعث شده بود نام اصلی آنها از اذهان فراموش گردد و به القاب بسنده شود. فرزند گیلان شاه یعنی گیل گیلانشاه، بعدها علاوه بر حیطه گیلان به سوی طبرستان نیز معطوف شد. او توانست قدرت خود را در طبرستان به آذرولاش، حاکم محلی وقت آنجا که از خاندان سوخراییان بود به اثبات رساند و مورد توجه یزدگرد سوم، پادشاه ساسانی، قرار گیرد (اولیاءالله، ۳۲). یزدگرد سوم پس از تفحص و رایزنی بسیار، حکومت طبرستان را به گیل گیلان اعطا کرد و همچنین مشروعیت سیاسی حکومت او را در سرزمین های گیلان و طبرستان با اعطای لقب فرشوادگرشاه تضمین نمود.

بدین ترتیب دوران فرمانروایی گیل گیلان به طور رسمی آغاز می گردد و او اولین فرد و موسس سلسله آل دابویه محسوب می شود. او همچنان تختگاه خود را در فومن قرار می دهد و ترجیح می دهد از زادگاه خود گیلان حکمروایی نماید. اما این رویه در زمان جانشینان وی دنبال نمی گردد؛ در نتیجه مرکز حکومت پس از او به طبرستان منتقل می شود.

مدت فرمانروایی هریک از شاهان دابویی در هاله ای از ابهام است و تناقض در میان منابع این دوره به چشم می خورد؛ اما با وجود این تفاسیر در اینجا با استناد به سالشماری که اعتماد السلطنه در کتاب *التدوین فی احوال جبال شروین* آورده (اعتماد السلطنه، ۱/۴۱۰) و نیز بررسی های کلیفورد باسورث، دوره حکمرانی هر یک در جدول شماره یک درج شده است.

جدول شماره یک: دوره حکمرانی شاهان آل دابویه

نام فرمانروا	تاریخ حکمروایی	مدت حکومت (سال)	دوره حکمرانی خلافت
۱ گیل بن گیلان شاه	۱۹ تا ۴۰ ق	۲۱	خلفای راشدین
۲ دابویه بن گیل	۴۰ تا ۵۶ ق	۱۶	معاویه
۳ خورشید اول بن گیل	۵۶ تا ۹۳	۳۷	معاویه یزید بن معاویه معاویه دوم عبدالملک بن مروان ولید بن عبدالملک
۴ فرخان بزرگ یا اول	۹۳ تا ح ۱۱۰ ق	۱۷	سلیمان بن عبدالملک عمر بن عبدالعزیز یزید دوم هشام ابن عبدالملک
۵ داد بُرزهمر بن فرخان	ح ۱۱۰ تا ۱۲۳ ق	۱۳	هشام بن عبدالملک
۶ سارویه پسر فرخان (فرخان دوم)	۱۲۳ تا ۱۳۱ ق	۸	هشام بن عبدالملک، ولید دوم یزید سوم ابراهیم بن ولید، مروان دوم
۷ خورشید پسر بُرزهمر	۱۳۱ تا ۱۴۳ ق	۱۲	مروان دوم آغاز خلافت عباسیان (۱۳۲ ق) سفاح عباسی منصور عباسی

در دوره حکمرانی گیل گیلان، و دو فرزندش دابویه و خورشید، اعراب به عنوان بزرگترین دشمنان آل دابویه، چندان متعرض حکومت دابویگان نشدند.

اما اقتدار حکومت آل دابویه با شروع فرمانروایی فرخان بزرگ (فرخان ابن دابویه) آغاز می شود. دوران حکومت او دوران طلایی حکومت اسپهبدان دابویی است. چرا که عملکرد او هم در زمینه های امنیت داخلی و وسعت قلمرو جغرافیایی و همچنین روابط خارجی و پیروزیهای نظامی؛ در حد بسیار گسترده است که در نهایت به تحکیم قدرت این سلسله می انجامد. فرخان پس از قدرت یابی، با تهدید مرزهای شرقی قلمرو خود توسط ترکان مواجه گشت. وی چون در آن برهه خود را از لحاظ بنیه نظامی ضعیف می دید با آنها از در سازش در آمد و قرار شد مبالغی هنگفت به ترکان پردازد؛ ولی در عوض ایشان نیز به طبرستان تعرض نکنند. اما پس از گذشت دو سال و فراهم شدن شرایط لازم، فرخان شکست سختی را بر ترکان تحمیل کرد (ابن اسفندیار، ۷۳). او همچنین توانست با استفاده از نیروی نظامی خود تا نیشابور پیشروی کند (ابن خلدون، ۱۲۰/۲).

آل دابویه که توانسته بود بسیاری از یورش های اعراب بر مناطق تحت حاکمیت خود را دفع نماید، در دوره حاکمیت امویان با حجم و شدت بیشتری از این حملات مواجه گشت؛ که عمده آن در زمان فرمانروایی فرخان بزرگ صورت گرفت که همگی به شکست و عقب نشینی اعراب منجر شدند. از آن جمله لشکر کشی مَصْفَلَه بن هُبیره در زمان معاویه بن ابی سفیان به این مناطق بود. وی به مدت دو سال با فرخان بزرگ در نبرد بود (بلاذری، ۱/۴۶۹).

پس از مرگ فرخان، پسرش بُرزمهر به حکومت رسید. او در اواخر حکومت اموی یعنی زمانی که رفته رفته شورش هایی در برابر خلفای اموی در حال شکل گیری بود، بر مصدر قدرت تکیه زد (ابن اسفندیار، ۱۶۵). امویان که با سیاست تسخیر کامل ایران پا به میدان گذاشته بودند، نتوانستند در مناطق تحت نفوذ حکومت دابویگان کاری از پیش برند. در این بین تغییرات سیاسی و انتقال قدرت از امویان به عباسیان نیز بی تاثیر نبوده است. این تغییر سیاسی فرصتی را در اختیار آل دابویه قرار داد تا از شدت و استمرار حملات کاسته شود و این حکومت بتواند با دغدغه کمتری حکومت نماید و سقوط خود را تا زمان خلافت عباسیان به تعویق اندازد.

اسپهبد بُرزمهر به هنگام مرگ، پسری شش ساله به نام خورشید داشت. وی که می دانست اگر حکومت را به پسر کوچک خود دهد مشکلاتی پدید می آید، حکومت را به طور موقت به برادرش تفویض کرد و از او پیمان گرفت مبنی بر اینکه سرپرستی خورشید را برعهده گیرد و چون خورشید بزرگ شد حکومت را به او تحویل دهد (ابن اسفندیار، ۱۷۰). پس از گذشت هشت سال، خورشید در سن چهارده سالگی پس از فرونشاندن توطئه عمو زادگان، قدرت را از عموی خود پس گرفت (ابن اسفندیار، ۱۷۱).

در دوران فرمانروایی اسپهبد خورشید، مجموعه حوادثی به وقوع می پیوندد که در نهایت منجر به سقوط این سلسله می گردد. نقطه شروع این اتفاقات با شورش سنباد آغاز می شود. سنباد که یکی از خونخواهان ابومسلم خراسانی بود، در زمان منصور عباسی قیام کرد (طبری، ۴۷۱۵/۱۱).

سنباد از سپاه عباسی شکست خورد و به منظور کمک خواهی به سمت طبرستان رفت تا از حمایت اسپهبد خورشید برخوردار شود. اما قبل از آنکه به طبرستان رسد، توسط عوامل اسپهبد خورشید به قتل رسید (اولیاءالله، ۵۸). ظاهراً اسپهبد خورشید حضور را سنباد در طبرستان بهانه ای برای لشکرکشی عباسیان به طبرستان می دانست و با توطئه ای قبل از رسیدن سنباد به طبرستان، او را به قتل رساند. با مرگ سنباد، خزائن ابومسلم به دست خورشید افتاد و این قضیه یک رشته ارتباطات را میان دستگاه خلافت عباسی و حکومت آل دابویه برقرار نمود. چرا که به طور مستمر دستگاه خلافت در صدد باز پس گیری خزائن بود، در حالی که آل دابویه از پرداخت آن سر باز می زدند (مرعشی، ۱۲/۱).

در نهایت این روند، به پذیرش پرداخت خراج توسط اسپهبد خورشید انجامید که گویا پرداخت آن با گشاده دستی بیش از حدی از سوی اسپهبد صورت گرفت (ابن اسفندیار، ۱۷۵)، به نحوی که خلیفه را در اندیشه فتح طبرستان انداخت. اما این مهم نه با لشکرکشی نظامی و جنگهای متعارف، بلکه با استفاده از توطئه ای سیاسی تحقق یافت. سپاهیان عباسی به بهانه خشکسالی و نیاز به تامین آذوقه و به منظور کمک خواهی به طبرستان وارد شدند.

اسپهبد نیز ساده انگارانه و یا از ناچاری، با این درخواست موافقت کرد و دستوراتی به قوای نظامی خود جهت تسهیل کار سپاهیان عباسی صادر کرد (ابن اسفندیار، ۱۷۶). در واقع

طبرستان بدون هیچ عامل دفاعی و نظامی جدی در اختیار عباسیان قرار گرفت. سپاهیان عباسی پس از ورود اقدام به استقرار قوای نظامی در منطقه کردند که با مقاومت جدی دابویگان مواجه شدند (مرعشی، ۱۳/۱). در نهایت در اثر شیوع بیماری وبا، خانواده و اموال اسپهبد خورشید به دست سپاهیان عباسی افتاد. با گروگان گرفتن آنها، آخرین فرمانروای دابویی وادار به تسلیم و خودکشی شد (مرعشی، ۱۴/۱).

بدین ترتیب عباسیان توانستند هدف امویان را در تصرف این منطقه تحقق بخشند. با این حال طول دوره حکمرانی دابویگان نشان می دهد که حداقل تا سالهای آخر حکومت خود توانسته بودند با بهره گیری از توانمندی های موجود و نیز با اعمال سیاستهای مناسب، حکومت خود را استمرار بخشند. عوامل استمرار این حکومت بر چند پایه متکی بود، که از اینقرارند:

۱- موقعیت خاص جغرافیایی منطقه گیلان و طبرستان

بستر جغرافیایی حکومت آل دابویه شامل دو ناحیه گیلان و طبرستان بود که مجموعاً بخشی از سرزمین های شمالی ایران را شکل می دادند. سرزمین گیلان خود شامل دو بخش جلگه و کوهستان است. قسمت کوهستانی آن که شامل رشته کوههای البرز است و در مقابل اراضی پست ساحلی واقع می باشد، در قدیم سرزمین دیلم خوانده می شد. دیلم از جنوب به قزوین و طارم و قسمتی از آذربایجان و ری و از مشرق به ری و طبرستان و از شمال به دریای خزر و از مغرب به قسمتی از آذربایجان و آران متصل می شد (ابن حوقل، ۱۱۸/۱).

طبرستان نیز سرزمینی کوهستانی و دارای جلگه های پست می باشد. شهرهای مهم طبرستان در قدیم چالوس، رویان، تریجه، مامطیر، ساریه و آمل بود؛ که آمل بزرگترین شهر آن محسوب می شد. این دو ناحیه یعنی گیلان و طبرستان کاملاً وابسته به هم تلقی می شدند به طوری که این مناطق و سایر مناطق اطراف به آن تحت عنوانی واحد و البته یک حاکمیت، پتسخوارگر نامیده می شد (ابن اسفندیار، ۵۶).

این سرزمین دارای ویژگی های اقلیمی منحصر به فردی است که آن را از سایر مناطق ایران جدا می کند. از یک سو وجود رشته کوههای سربه فلک کشیده و صعب العبور البرز که

به مانند حصارى بلند و سدى محکم به دور این سرزمین کشیده شده است و هر گونه عبور را به این سرزمین مختل می نماید و دیگر وجود دریای کاسپین از شمال که به نوعی تکمیل کننده کوههای البرز عمل می کند.

آب و هوای سرزمینی که در میان این کوه و دریا قرار گرفته، بی شک تحت تاثیر آن واقع شده است. به طوری که باران های سیل آسا و طولانی مدت، رودخانه های پر آب و وسیعی در این منطقه ایجاد کرده است که در مواردی عبور از آن بسیار مشکل است. همین طور جنگلهای انبوه و مناطق باتلاقی در این ناحیه پدید آمده است. به همه اینها باید شرایط آب و هوای مرطوب منطقه را نیز اضافه کرد که در مواردی بسیار طاقت فرسا می شود.

شرایط طبیعی این منطقه به گونه ای است که اگر کسی آشنا به شرایط محیطی آن نباشد و از اوضاع آن آگاهی نداشته باشد، قطعاً محکوم به نابودی می گردد. این شرایط به نوبه خود نوعی مانع جدی در راه پیشبرد مقاصد سیاسی و نظامی مهاجمین به این سرزمین محسوب می شد، به گونه ای که نه تنها در دوره مورد نظر بلکه در دوره های قبل و بعد نیز اقوام مهاجم زیادی به این سرزمین آمدند که علی رغم پیروزی های بسیار در مناطق دیگر، در این سرزمین کاری از پیش نبردند و با دادن عناوینی به این سرزمین آن را پر رمز و راز معرفی کردند. همین بکر بودن و عدم دسترسی به این منطقه بود که بسیاری از مخالفان و عناصر ناراضی از حکومت های بزرگ وقت را به این سرزمین کشاند تا در پناه اقلیم خاص آن از شر دشمنانشان محفوظ بمانند.

آل دابویه نیز توانست از این موقعیت محیطی نهایت استفاده را ببرد. در شرایط و زمانی که اعراب یکی پس از دیگری سرزمین های مختلف را تصرف می کردند و همگان را وادار به تسلیم خود می نمودند، مدت های مدیدی حکومت راندند.

اعراب به دلیل شرایط گفته شده چندان توجهی به تصرف این ناحیه نشان نمی دادند و اگر هم تحرکاتی را آغاز می کردند به دلیل داشتن و استفاده از مهره هایی بود که آشنایی نسبی با شرایط این منطقه داشتند (ابن اسفندیار، ۱۵۷). بعدها نیز که اعراب مسلمان تصمیم به حملات نظامی گرفتند؛ به دلیل موانع جغرافیایی، چندان موفقیتی حاصل نکردند.

منابع در جریان حمله مصقله بن هبیره در زمان معاویه به طبرستان می گویند: «دشمن بر او

خندعه کرد و چنین وا نمود که از وی همی ترسد و مصقله با همراهانش به درون بلاد کشیده شدند و چون به تنگه رسیدند دشمنان راه بر ایشان گرفته، از فراز کوهستان تخته سنگها بر سرشان بیفکندند چنانکه آن سپاه همگی هلاک شدند و مصقله نیز کشته شد» (بلاذری، ۶۹/۱).

آل دابویه از این موانع طبیعی به منظور دفاع از خویش استفاده می کردند. به هنگام محاصره دشمن در پناه این عوامل طبیعی، مدتها دوام می آوردند و این موانع نقش دژهای عظیم نظامی را برایشان ایفا می کرد. از آنجمله می توان «عایشه گرگیلی دژ» را نام برد (ابن اسفندیار، ۱۷۷). این دژ در واقع کوهی صعب العبور بود که غاری در میان آن قرار داشت. در امتداد این غار و پس از عبور از آن، منطقه ای وجود داشت که مانند شهری بزرگ بود و از هر طرف کوهها آن را در میان گرفته بودند و چشمه آبی نیز در آنجا وجود داشت که امکان استقرار طولانی مدت را در خود فراهم می کرد. آل دابویه از جمله اسپهبد خورشید در واپسین روزهای حکومت خود از این دژ طبیعی بسیار بهره بردند و سپاه اعراب علی رغم محاصره طولانی مدت نتوانستند بدان نفوذ یابند (مرعشی، ۱۳/۱). موقعیت خاص جغرافیایی، طبیعی و اقلیمی منطقه، آل دابویه را در استمرار قدرت سیاسی آنان توانمند ساخت.

۲- قدرت نظامی آل دابویه

توان نظامی دابویگان متکی به سه عامل بود. موقعیت جغرافیایی قلمرو آنان که شرح آن گذشت. دوم این که خاندان دابویگان خود یک خاندان نظامی محسوب می شدند از توان و مهارت نظامی دیلمی ها نیز برخوردار بودند؛ که در اینجا مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

آل دابویه در ابتدا با همین گزینه یعنی قدرت نظامی بر روی کار آمدند و آن زمانی بود که ساسانیان در واپسین روزهای خود قرار داشتند و از هر سو مرزهای ایشان مورد حمله مهاجمین واقع می شد. طبرستان به دلیل مجاورت مرزهای همیشه و گرگان همواره مورد هجوم نیروهایی از ترک قرار می گرفت که از مرزهای شرقی ایران یورش می آوردند (اولیاءالله، ۳۱) و مشکلات بزرگی برای ساسانیان ایجاد می کردند؛ به طوری که یکی از درگیربهای اصلی ساسانیان جنگ با همین ترکان بوده است. لذا ناحیه طبرستان، نقطه سوق الجیشی محسوب می

شد که دارای اهمیت نظامی بسیار بود؛ چرا که سقوط آن تبعات سنگین و جبران ناپذیری به بار می آورد. از این رو تمام حاکمان محلی که از طرف پادشاهان ساسانی در این ناحیه منصوب می شدند عنوان «اسپهد» می گرفتند که عنوانی نظامی بود و ریاست نیروی نظامی را عهده دار بود (اعتماد السلطنه، ۱/۲۹۰). این فرمانروایان محلی وظیفه اصلی شان رهبری نظامی و ستیز با ترکان بود که دشمن مرزهای شمالی ایران محسوب می شدند. بنابراین کسانی برای این امر خطیر انتخاب می شدند که سابقه توانایی و قدرت نظامی اثبات شده ای را دارا بودند. ظاهراً مقارن روی کار آمدن دابویگان، خاندان سوخرائیان به عنوان حاکمان محلی وقت، آن کارایی و قدرت نظامی را از دست داده بودند و ساسانیان فرماندهان بهتری را جستجو می کردند.

دابویگان که بارها توانسته بودند توانمندیهای نظامی خود را به ثبوت رسانند، در پشت سرشان از حمایت نیروهای برخوردار بودند به نام دیلمیان، که در این امر بسیار تعیین کننده بودند.

اجداد دابویگان که جاماسب ساسانی و فرزندان او بودند (ابن اسفندیار، ۱۵۳)؛ با نیروی برتر نظامی در مناطق دربند و ارمنستان موفق به پیشروی شدند. آنها در فاصله چند سال توانسته بودند سرزمین هایی را برای ساسانیان تسخیر کنند (اولیاءالله، ۲۹).

زمانی که گیل گیلان، موسس خاندان دابویه در طبرستان مستقر شد و زیر فرمان آذرولاش حاکم وقت طبرستان قرار گرفت، چنان قابلیت و استعداد نظامی از خود نشان داد که خیلی زود مقامی بلند در بین بزرگان طبرستان یافت. «و از شدت دانش در حروب و تدبیرهای باصواب که در وقایع مهمه از گاوباره بروز کردی و رای های نیکی که از وی در مقام قتال و جدال و شجاعت های بی مثال دیدندی، او را در طبرستان نزد بزرگان مشارالیه و معتمد علیه مقامی حاصل گشت» (مرعشی، ۸/۱). یا زمانی که آذرولاش به جنگ با ترکان به طرف خراسان رفت، گیل گیلانشاه یا گاوباره نیز همراه او بود. وی در این جنگها شجاعت های زیادی از خود نشان داد و لشکر دشمن را منهدم کرد.

اما حضور اینان در گیلان و نواحی غرب طبرستان و حتی ماقبل آن یعنی زمانی که تاخت و تازهایی هم در حدود ارمنستان و دربند داشتند وجود نیروهایی از گیل و دیلم را همراه آنان

محتمل می نماید. «تمامت گیل و دیالم بر او جمع شدند و طریق مطاوعت مسلوک می داشتند و سر از چنبر فرمان او بیرون نبردند» (اولیاءالله، ۳۰). زمانی که گیل گیلان به سمت طبرستان لشکرکشی کرد، چند هزار سپاه از نیروهای گیل و دیلم در لشکر خود به همراه داشت (ابن اسفندیار، ۱۵۴).

گیل ها و دیلمی ها سابقه ای طولانی در جنگاوری داشتند. زندگی در کوهستان از آنان انسان هایی مقاوم و سر سخت ساخته بود که در هر موقعیت دشواری توان جنگیدن خود را از دست نداده و بی باکانه به میدان نبرد می رفتند. «آنان مردمی چست و سپاهیانی چالاک و یکپارچه اند» (مقدسی، ۵۲۸/۱)، «در کارها شتاب کنند و کم مبالات و بی پروایند» (ابن حوقل، ۱۱۹).

دیلمیان در تمام مولفه های لازم در نبرد یعنی شجاعت و قناعت در سختی و کارایی نظامی و تبعیت از پیشوای خود کم نظیر بودند. آنها به دلیل احساس خویشاوندی که برگرفته از زندگی محلی شان بود، در هر موقعیتی به هم وابسته بودند. «مردم دیلم هر یک شیر بیشه جدال و هژبر معرکه قتال بودند» (مرعشی، ۱۴۱).

دیلمیان گرچه در ابتدا به عنوان سپاهیانی غارتگر و جنگجو نگریده می شدند، اما به تدریج و بر اثر انضباط حاکم بر اینان، سپاهیانی یک دست از آنان ساخته شد که نه تنها در سپاه آل دابویه بلکه بعدها در سپاه آل سامان و علویان طبرستان و همین طور آل بویه نقش حساسی را ایفا کردند. این نیروهای جنگجو همواره پیاده نظام سپاه را تشکیل می دادند؛ چرا که قومی کشتکار بودند و به فراخور شغل خود چهار پایان اهلی نگهداری می کردند، اما اسب پرورش نمی دادند. «چهارپایان چرنده دارند، ولی چهار پای سواری را فاقدند» (ابن حوقل، ۱۱۹). از این رو دیلمیان در فضاها بسته ای چون باغات و جنگل ها قادر به جنگ بودند و ابتکار عمل را به دست می گرفتند.

به واسطه همین پیاده نبرد کردن، دیلمیان دارای تاکتیکهای جنگی منحصر به فردی بودند. ابزار دفاعی آنها در جنگها، گرزهای چوبی برگرفته از ریشه درختان شمال ایران و همچنین سپر و زوبین بود. آنان سپرهای خود را طوری در کنار هم قرار می دادند که دیواری از آن ایجاد می کردند و بدین ترتیب سد دفاعی در مقابل دشمن شکل می گرفت (ابن مسکویه،

(۳۹۶/۵).

آنها در تعقیب و گریز دشمن دارای روش پیشروی آهسته بودند که به نوعی اتلاف وقت محسوب می شد و به صورت خزیدن پیش می آمدند (ابن مسکویه، ۸۱/۵)؛ به همین دلیل استفاده از سپاهیان سواره نظام در کنار پیاده نظام دیلمی ضروری بود. یکی از عادات جنگی دیلمیان این بود که پیش از محاصره به شدت حمله می کردند و هنگام محصور شدن در قلعه ها از بالای آنها سنگ و چیزهای دیگر پرتاب می کردند (بلاذری، ۴۶۹/۱).

آنچه مسلم است دیلمیان هیچ گاه زیر فرمان حکومت وقت نبوده و از آنها فرمان نمی گرفتند. به طوری که در زمان ساسانیان سرزمین دیلم پناهگاه کسانی بود که مورد بی مهری شاه واقع می شدند. به طور مثال در اختلاف میان بهرام چوبین و پادشاه ساسانی، یاران بهرام به سرزمین دیلم رفتند و گفتند: «دیلم» برای خونخواهی از پادشاهانی که ما را آواره کرده اند، مناسب تر است» (دینوری، ۱۳۰).

با این حال دیلمیان با همه نافرمانی، مورد اعتماد ساسانیان بوده اند و از این جهت بود که خسرو پرویز چهار هزار تن از آنان را به پایتخت آورد که خادمان و خواص او همین ها بودند (بلاذری، ۳۴۴/۱). آنها همواره به عنوان سربازان مزدور در سپاه ایران خدمت می کردند و گاهی به مقام فرماندهی سپاه می رسیدند. آنان در جنگ های بیزانس و فتح یمن و در لشکر کشی های ساسانیان به گرجستان مهارت های نظامی تحسین برانگیزی از خود نشان دادند.

نیروهای گیل و دیلم با قابلیت اثبات شده نظامی، تحت فرمان و تسلط شاهزادگان دابویی قرار گرفتند. در نتیجه ساسانیان در آن اوضاع و احوال آشفته و بی ثبات، دوستی و اعتماد طوایف گیل و دیلم را نسبت به این خاندان وسیله ای در جهت استفاده از قدرت آنها به منظور حفظ تمام خطه طبرستان از هجوم ترکان ایمن قرار دادند.

دابویگان با اتکا به این توان نظامی، بسیاری از عملیات جنگی سپاه اعراب را ناکام گذاشتند (ابن اثیر، ۲۲۵/۷). هنگامی که از این نیروها با شرایط جغرافیایی خاص در یک عملیات جنگی استفاده می شدند، تاثیری مضاعف می یافتند (همانجا).

دابویگان به خوبی توانستند تهاجماتی را که در زمان امویان به خاکشان صورت گرفت، رفع کنند. عمده ترین عملیات نظامی در زمان فرخان بزرگ اتفاق افتاد که اعراب در این زمان،

حملات جدی به این ناحیه آغاز کردند. حمله مصقله بن هبیره الشیبانی به طبرستان و شکست او، از آن جمله است (اولیاءالله، ۴۸)؛ یا شورش قَطْرَى بن فَجَاءَه المازنی که از خوارج شاخه آزارقه محسوب می شد و در دسرهایی را برای حاکمان اموی از جمله حجاج به وجود آورده بود (یعقوبی، ۲۲۶/۲). این شورش در ادامه به طبرستان کشیده شد و تبدیل به جنگی عظیم با اسپهبد فرخان گردید که آل دابویه به خوبی توانستند این جنگ را مهار کنند و پیروزی را از آن خود سازند (ابن اسفندیار، ۱۶۱).

در میان سردارانی که به سرزمین طبرستان به قصد فتح آمدند، یزید بن مهلب مصمم ترین چهره شناخته می شود؛ چرا که او همواره به خلیفه سلیمان بن عبدالملک گوشزد می کرد که: «چرا طبرستان که روضه ایست در میان بلاد اسلام فتح نمی کنی» (ابن اسفندیار، ۱۶۲). او در ادامه برای نیل به این هدف به طبرستان لشکر کشی کرد ولی در عملیات جنگی، موفقیتی کسب نکرد (ابن خلدون، ۱۲۱/۲). لشکر کثی های سرداران اموی به این ناحیه با شکست های پی در پی روبرو شد و این فتح تا زمان خلافت عباسیان به تاخیر افتاد.

۳- مشروعیت سیاسی

به گفته منابع، آل دابویه دارای سلسله نسبی بودند که آنها را از نسل شاهزادگان ساسانی قلمداد می کرد، به طوری که اینان به واسطه چند نسل به فیروز ساسانی می رسیدند (ابن اسفندیار، ۱۵۳، مرعشی، ۲۵/۱).

پس از مرگ فیروز در بین پسرانش دسته بندی و اختلافی بر سر جانشینی بروز کرد به نحوی که پس از نشستن قباد بر تخت سلطنت، جاماسب برادر دیگر او به دلیل عدم رضایت و به نشانه مخالفت، گریخت و به مناطق ارمنیه رفت و در همانجا ماندگار شد (خواندمیر، ۴۰۱/۲). فیروز، نوه جاماسب، توانست سرزمین گیلان را به تصرف درآورد و با تلاش مستمر به تدریج، امرای گیلان را به اطاعت خود وداشت. فیروز در آنجا با شاهزاده خانمی گیلانی ازدواج کرد که حاصل این ازدواج فرزندی به نام گیلانشاه بود که در واقع پدر موسس این سلسله یعنی گیل گیلان می باشد.

این خاندان توانست با جلب اعتماد و دوستی و داشتن سلسله نسب ساسانی، امرای

گیلان را به اطاعت خود وا دارد (طبری، ۱۹۷۸/۵). اختصاص عنوان گیلانشاه و اساسا خود واژه گیل که به معنی شاه و بزرگ در مناطق جنوب دریای کاسپین به کار رفته است، ظاهرا موید آنست که این خاندان توانستند حاکمیت خود را بر منطقه گیلان، در این برهه از تاریخ به اثبات رسانند. به خصوص اینکه این حق حاکمیت بعدها با اعطای لقب فرشواد گر شاه از سوی یزدگرد سوم مورد تایید رسمی ساسانیان واقع شد (اولیاءالله، ۳۲).

آل دابویه توانستند از طرفی با ادعای انتساب به خاندان ساسانی به عنوان پادشاهان ایران و از طرفی از طریق ازدواج و وصلت با شاهزاده ای گیلانی برای خود مشروعیت سیاسی ایجاد کنند. این امر موجب شد تا مردم آنها را جانشینان ساسانیان قلمداد کنند. در حقیقت این مشروعیت، زمینه ساز مقبولیت سیاسی و اجتماعی آنان بود.

۴- تلاش دابویگان در حفظ سنن دوره ساسانی

دابویگان که خود را شاهزادگان ساسانی می دانستند؛ کوششی بسیار در حفظ اندیشه ها و رسوم و باورهای ساسانیان مبذول داشتند. این کوششها بستر و زمینه مناسب جهت به بار نشستن را از پیش مهیا داشت؛ چرا که آل دابویه در میان مردمی به ترویج این ارزشها مشغول بودند که متعصبانه آن را پذیرفته و در ادامه از آن حمایت می کردند. در نتیجه در چنین شرایطی آل دابویه سعی داشت تا حد ممکن، ایران عصر ساسانی را در این خطه و در اذهان مردمانش زنده نگاه دارد؛ گرچه دیگر دورانش بسر آمده بود. آنها می خواستند با ترویج چنین اندیشه هایی در میان مردمی که مستعد پذیرفتن آن بودند؛ حکومتی ایجاد کنند که پایه های آن را عقاید مردمش تشکیل می داد.

آل دابویه و مردم سرزمینشان به آیین ساسانیان وفادار ماندند و برای سالها این سرزمین به مأمن مخالفان حکومت اموی و عباسی تبدیل شد. قیام سنباد از آن جمله است (طبری، ۴۷۱۵/۱۱). سنباد زمانی که از سپاه خلیفه عباسی شکست خورد؛ تصمیم گرفت به سمت طبرستان رود و از حمایت حکومت اسپهبد خورشید برخوردار گردد (اولیاءالله، ۵۷).

زمانی نیز که آل دابویه به دست عباسیان سقوط کرد، بسیاری از پیروان آیین زرتشت و وفاداران به خاندان دابویگان از طبرستان به سرزمین گیلان و دیلمان که از سلطه اعراب به

دور مانده بودند کوچ کردند (مرعشی، ۲۲/۱).

دابویگان در این راستا دست به اقداماتی زدند تا هرچه بیشتر یاد دوران ساسانی را زنده نگه دارند؛ ضرب سکه با همان شکل و شمایل دوره ساسانی و خطوط پهلوی از جمله این اقدامات است (اعظمی سنگسری، ۱۷۴).

آل دابویه، تاریخی را ابداع یا از آن استفاده نمودند که، با تاریخ های هجری و میلادی از لحاظ زمانی مطابقت ندارد و مبدا آن سال مرگ یزدگرد سوم است و آن را یزدگردی جدید یا تاریخ طبرستانی می نامیدند (ابن اسفندیار، ۱۵۴). علت کاربرد این تاریخ نیز نزد آل دابویه به این دلیل بود که، آنها به تاریخی غیر از تاریخ مهاجمان مسلمان که به چشم دشمن نگریسته می شدند؛ نیاز داشتند.

همچنین آل دابویه در زمان فرخان بزرگ، پایتخت سیاسی خود را از گیلان (ابن اسفندیار، ۱۵۴) به طبرستان منتقل کرد و شهر جدیدی را به این منظور احداث نمود و آن را ساریه (همو، ۷۶) و یا ساری (مرعشی، ۱۱/۱) نامید. در آن شهر، به رسم پادشاهان بزرگ قصری ساخته شد بنام اصفهبدان یا [اسپهبدان] (ابن اسفندیار، ۱۵۷) که تختی نیز در آن قرار گرفت که پادشاهان دابویی بر روی آن می نشستند و روزهایی را به مردم بارعام داده و با آنها صحبت می کردند (همو، ۷۷).

دابویگان از محبوبیتی در بین مردمشان برخوردار بودند؛ از این رو در مواقع حساس و مهم به کمک آنها می شتافتند. زمانی که در اواخر حکومت آل دابویه مردم به دلیل ظلم از ایشان ناراضی شدند؛ این حکومت راه سقوط را در پیش گرفت «بحکم آنکه مردم از اصفهد استهزا و استخفاف دیده بودند، فوج فوج و قبیله قبیله می آمدند و قبول اسلام کرده و املاک و اسباب خویش مسلم گردانیده» (ابن اسفندیار، ۱۷۶).

در حقیقت گسترش تدریجی اسلام در حاشیه جنوبی دریای خزر که عمدتاً به واسطه تلاشهای مبلغان مسلمان و محتملاً شیعی صورت گرفت، زمینه گرایش مردم این ناحیه را به اسلام فراهم آورد. این امر به نوبه خود در تضعیف جایگاه مقبولیت دابویگان در نزد مردم موثر واقع شد.

بی دلیل نیست که حکومت آنان تا زمانی توانست استمرار یابد که مشروعیت آنان و همسویی آنان با فرهنگ ساسانیان در همسویی با نظرات مردمشان وجود داشت. هنگامی که به تدریج مردم قلمرو آنان، مسلمان شدند این مشروعیت و همسویی فرهنگی کم رنگ شد و تلقی مردم از مشروعیت سیاسی به تبعیت از خلافت و امثال آن معنی گرفت.

۵- سیاست خارجی دابویگان

اسپهبدان دابویی تا آنجا که می توانستند از نیروی نظامی خود بهره گرفته و دفع تهاجم می کردند. اما در جایی که مصلحت سیاسی شان اقتضا می نمود از دستاویز صلح نیز مدد می جستند و راه سازش را در پی می گرفتند. این سازش به گونه های مختلفی صورت می گرفت که شامل گفتگو و همین طور پرداخت خراج و حتی نابود کردن عناصر ناراضی دشمنانشان بود. در حقیقت مهمترین استراتژی دابویگان حفظ وضع موجود همراه با حفظ و ارتقای توان نظامی برای استمرار قدرت خود است.

آنها بی گمان حکومتی صلح طلب بودند مگر زمانی که قلمرو آنها مورد تهاجم واقع می گشت که در این صورت به شدت از آن با استفاده از نیروی نظامی دفاع می کردند. به همین خاطر بلاذری آنها را حکومتی معرفی می کند که : «به جنگ و صلح اشتغال داشتند» (۱/۴۷۴). این دو اهرم در دست حکومت آل دابویه قرار داشت تا بنا به ضرورت هر کجا که نیاز باشد از یکی از این دو استفاده کرده تا بتوانند جلوی از هم پاشیدن غریب الوقوع خود را ولو به طور موقت بگیرند. بی گمان آل دابویه با سیاست حفظ وضع موجود، ابتکار عمل را به دست جبهه مقابل می داد و گویا ظاهرا با توجه به شرایط موجود نه می توانست و نه می خواست شروع کننده بازی باشد. بنابراین اگر دشمن ساز جنگ می نواخت، می جنگیدند و اگر دشمن طالب صلح بود، مصالحه می کردند و در مواردی هم که با دو جبهه دشمن مواجه می گشتند با استفاده از نبوغ سیاسی با یکی صلح و با دیگری جنگ می نمودند.

پرداخت خراج اولین گزینه آل دابویه جهت حفظ قلمرو خود از تهاجم نه تنها اعراب مسلمان، بلکه حتی از جبهه دیگر یعنی ترکان محسوب می شد. به عنوان نمونه در زمان گیل گیلانشاه، سوید بن مقرن فرستاده عمر خلیفه مسلمین نزد دابویگان آمد. دابویگان پس از

رایزنی، مصلحت در این دیدند که با سوید از در صلح در آیند با این شرط که اعراب از همه طبرستان پانصد هزار درهم به عنوان خراج گیرند و اگر مسلمانان جنگی برایشان اتفاق افتاد از ایشان سپاه بخواهند. در عوض به طبرستان حمله نظامی صورت نگیرد و در امنیت کامل باشد (طبری، ۱۹۷۸/۵-۱۹۷۹).

در زمان فرخان بزرگ، سپاهیان ترک به مرزهای شرقی آل دابویه هجوم آوردند ولی چون آل دابویه خود را در مقابل ترکان ضعیف می دیدند، با آنها از در سازش در آمدند و قرار شد ترکان مبالغی هنگفت دریافت کنند، ولی در عوض به طبرستان تعرض نرسانند (ابن اسفندیار، ۷۳).

این روند پرداخت خراج از سوی آل دابویه همواره به معنی ضعیف بودن آنها در مقابل دشمنانشان نبود تا بخواهند بدین وسیله ضعف خود را با تطمیع پوشش دهند. بلکه گاهی این رویه صورتی عکس می یافت؛ یعنی حربه ای می شد در دست اعراب تا بدین وسیله شکست خود را جبران کنند (بلاذری، ۴۷۲/۱).

با این حال پرداخت خراج از سوی دابویگان مرتب انجام نمی گرفت و در واقع مطالبه آن هم برای اعراب، با تجربه ای که از شکست های پی در پی در مقابل دابویگان کسب کرده بودند، آسان نبود (بلاذری، ۴۷۴/۱). ظاهراً مال صلح هم گهگاهی بسته به شرایط سیاسی به اعراب پرداخت می شد و اگر هم پرداخت آن قطع می شد آنچنان قدرتی وجود نداشت تا بتواند با جنگ و لشکر کشی وصول شود. اما همین پرداخت خراج در نهایت امر، تاثیری منفی برای دابویگان یافت. چرا که اسپهبد خورشید قبول کرد خراج ولایت را آنگونه که در زمان قبل جریان داشته به درگاه خلیفه منصور عباسی بفرستد. او به شیوه خود در این راه افراط دور از احتیاطی به خرج داد. «مبلغ سیصد هزار درهم، بعدد هر درهم چهار دانگ سیم سپید بودی، جامه سبز ابریشمین از بساط و بالش سیصد تاء، کتان رنگین نیکو سیصد لت و... زعفران که در همه دنیا مثل آن نبود ده خروار، انار دانک سرخ ده خروار، ماهی شور ده خروار، چهل استر را این بار در کردند و در سر هر استر غلامی ترک یا کنیزکی بنشانندی» (ابن اسفندیار، ۱۷۵). در نتیجه چنین خراج بالایی ذهن دستگاه خلافت را معطوف طبرستان و تصرف این ناحیه شد.

۶- دفع عناصر شورشی حکومت های وقت

بسیاری از عناصر ناراضی حکومت وقت به اعتماد موقع محکم طبیعی طبرستان و گیلان و با پناه آوردن به آن همچنان تهدیدی برای دستگاه خلافت باقی می ماندند. به خصوص اینکه آرامش این سرزمین را بسیار مناسب برای پیشبرد مقاصد خود می دیدند. در نتیجه علی رغم اینکه از سوی اسپهبدان دابویی پذیرفته می شدند، اما در ادامه تبدیل به دشمنی می گشتند که از درون با آل دابویه سر جنگ داشتند. لذا دابویگان نیز همت خود را در دفع این دشمنان مبذول می داشتند و لیکن چون این عناصر، دشمن مشترکی هم نزد اسپهبدان دابویی و هم برای خلفای مسلمان محسوب می شدند؛ در نتیجه آل دابویه بهترین بهره سیاسی را از طریق دفع آنها می بردند.

از جمله این عناصر شورشی می توان به قطری بن فجاءه مازنی اشاره کرد که از گردنکشان خوارج شاخه ازارقه محسوب می شد. وی در زمان عبدالملک بن مروان سر به شورش برداشت و پس از شکست از حکومت اموی به اتفاق چند تن از بزرگان خوارج، از آنجا که طبرستان همیشه پناهگاهی برای افراد شکست خورده از حکومت های وقت محسوب می شد روی به طبرستان آورد و به فرخان بزرگ پناهنده شد. اما پس از چندی در صدد دست اندازی به خاک مازندران و گیلان برآمد تا بتواند پایگاهی برای عقاید خود و فعالیت های خود بیابد (همو، ۱۵۸). حجاج در سرکوبی او سفیان بن ابی الأبرد الکلبی را به طبرستان فرستاد، اما اسپهبد دابویی که در این زمان فرخان بزرگ بود ضمن تشریح مصایبی که در سر راه سردار عرب جهت جنگ با قطری قرار داشت او را تطمیع نمود تا خود این کار را به انجام برساند و در عوض اعراب نیز متعهد شوند تا به قلمرو دابویگان دست درازی نکنند (اولیاءالله، ۵۰). در نتیجه فرخان موفق شد بر قطری پیروز گردد و سر او را به نزد سفیان سردار عرب فرستاد (مرعشی، ۱۱/۱). در هر صورت این تهاجم به طبرستان با سیاست زیرکانه فرخان دفع شد. او توانست دو دشمن را همزمان دفع نماید؛ یکی را با اعراب و دیگری را با تطمیع.

مورد دیگر شورش سنباد بود که ظاهراً به خونخواهی ابومسلم بر علیه خلفای بنی عباس قیام کرد. ولی چون از سپاه منصور خلیفه عباسی شکست خورده، تصمیم گرفت به طبرستان

رود تا شاید از حمایت اسپهبد خورشید دابویی برخوردار گردد. اما اسپهبد خورشید او را کشت و سرش را برای منصور عباسی فرستاد (ابن اسفندیار، ۱۷۴). در توجیه این کار اسپهبد خورشید باید گفت او دو هدف را مدنظر داشت: اول اینکه او با این اقدام صاحب خزائن ابومسلم می شد که در دست سنباد بود و دوم رشوه ای در انصراف عباسیان از تاخت و تاز به طبرستان می داد و در واقع مانع حمله آنها به این سرزمین می شد؛ چرا که اکنون خلافت از امویان به عباسیان رسیده بود و هنوز معلوم نبود که این خلفای جدید در مورد سرزمین دابویگان چه در سر می پروراند.

نتیجه‌گیری

حکومت آل دابویه توانست بیش از یک قرن در منطقه گیلان و طبرستان با اقتدار حکومت کند و بسیاری از تهاجمات به منطقه تحت نفوذ خود را دفع نماید. باید توجه داشت درست در زمانی آنان قدرت خود را استمرار بخشیدند، که بسیاری از حکومت‌های وقت نتوانستند دوام آورند و در نتیجه خیلی زود راه سقوط را پیمودند. اما دابویگان با تکیه کردن بر مبانی قدرت خود توانستند دوام خود را تضمین نمایند و تنها با حربه ای سیاسی در زمان خلافت عباسیان به ناچار تن به سقوط دادند. به نظر می رسد برخی از دلایلی که باعث به قدرت رسیدن این دودمان در اواخر دوران ساسانیان شد، از جمله قدرت نظامی و نسب شاهی و اوضاع و احوال آشفته در ادامه منجر به استمرار این سلسله نیز گردید.

عوامل دیرپایی و استمرار حکومت دابویگان را به شرح زیر می توان برشمرد:

۱. شرایط خاص جغرافیای طبیعی و اقلیمی طبرستان و گیلان که به صورت طبیعی، مانعی بود که می توانست بسیاری از تهاجمات را سرکوب کند.
۲. قدرت نظامی دابویگان که شامل نیروهای جنگی پرتوان و برجسته بود که به موقع می توانست دشمن را غافلگیر کند. نیروهای دیلمی که به عنوان بهترین نیروهای جنگی نه فقط در این دوره بلکه در دوره‌های قبل و بعد دابویگان بودند، نه تنها در ابتدا عاملی تعیین کننده جهت روی کار آمدن آل دابویه محسوب می شدند؛ بلکه در ادامه نیز حضور آنها نقش بسیار پررنگی در استمرار و دوام حکومت اسپهبدان دابویی داشت.

۳. حفظ سنتها و ارزشهای مورد قبول جامعه باستانی با حفظ دین زردشت و خط پهلوی و بسیاری از آداب و رسوم حکومت داری ساسانیان، زمینه ساز ارتقای مقبولیت آنان در میان مردم غیر مسلمان قلمرو آنان بود.
۴. اعمال سیاست خارجی مناسب و اتخاذ تدابیر مختلف از سوی شاهان دابویی، در کنار سایر عوامل، نقش مهمی در استمرار حکومت آنان داشت.
۵. کثرت اشتغالات سیاسی و نظامی امویان و نیز عباسیان در سالهای آغازین خلافتشان، عاملی دیگر در دیرپایی حکومت دابویگان و تاخیر در سقوط آنان بود.

کتابشناسی

- ابن اثیر، علی بن محمد، *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، مترجم: خلیلی، عباس، علمی، تهران، ۱۳۷۴.
- ابن حوقل، *صورة الارض*، مترجم: شعار، جعفر، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۱.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *تاریخ ابن خلدون*، مترجم: آیتی، عبدالمحمد، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۳.
- ابن اسفندیار کاتب، بهاءالدین محمد بن حسن، *تاریخ طبرستان*، مصحح: اقبال آشتیانی، عباس، نشرپدیده، بی جا، ۱۳۶۶.
- ابن مسکویه رازی، *تجارب الامم*، مترجم: منزوی، علینقی، توس، تهران، ۱۳۷۶.
- اصطخری، ابو اسحاق ابراهیم، *مسالك و ممالک*، به کوشش افشار، ایرج، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- اعتمادالسلطنه، محمدبن حسن، *التدوین فی احوال جبال شروین*، به کوشش احمدزاده، مصطفی، فکر روز، تهران، ۱۳۷۳.
- اعظمی سنگسری، چراغعلی، «سکه های طبرستان - گاوبارگان و حکام خلفا»، *بررسی های تاریخی*، شماره ۴۵ و ۴۴، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳-۱۹۴.
- اولیاءالله آملی، محمد بن حسن، *تاریخ رویان*، به کوشش ستوده، منوچهر، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸.
- باسورث، کلیفورد ادموند، *سلسله های اسلامی جدید: راهنمای گاهشماری و تبارشناسی*، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، تهران، ۱۳۸۱.

برهان، محمد بن حسین بن خلف. *برهان قاطع*، به کوشش معین، محمد، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۷.

بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، مترجم: توکل، محمد، نشر نقره، تهران، ۱۳۳۷.
خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین، *تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر*، به کوشش دبیرسیاقی، محمد، خیام، تهران، ۱۳۷۰.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، *اخبار الطوال*، مترجم: مهدوی دامغانی، محمود، نشر نی، تهران، ۱۳۶۴.

رایینو، *مازندران و استرآباد*، مترجم: وحید مازندرانی، غلامعلی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.

زامباور، *نسب نامه خلفا و شهریاران و سیر تاریخی حوادث اسلام*، ترجمه: مشکور، محمد جواد، افست، بی جا، بی تا.

زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ مردم ایران*، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۸.
طبری، محمد بن جریر، *تاریخ طبری*، مترجم: پاینده، ابوالقاسم، اساطیر، تهران، ۱۳۶۲.
فرای، ر. ن، «تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه»، *تاریخ ایران از فروپاشی دولت ساسانیان تا آمدن سلجوقیان پژوهش دانشگاه کمبریج*، مترجم انوشه، حسن، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۳.
کرمر، جوئل، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه*، ترجمه: حنایی کاشانی، محمد سعید، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۵.

مرعشی، ظهیرالدین بن نصیرالدین، *تاریخ طبرستان و رویان و مازندران*، موسسه مطبوعاتی شرق، تهران، ۱۳۶۱.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، مترجم: پاینده، ابولقاسم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰.

مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، *احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم*، مترجم: منزوی، علینقی، شرکت مولفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۱.

لسترنج، گای، *جغرافیای تاریخی سرزمین های اسلامی خلافت شرقی*، مترجم: عرفان، محمود، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.

یاقوت حموی بغدادی، شهاب الدین بن عبدالله بن یاقوت بن عبدالله. *معجم البلدان*، مترجم: منزوی، علی نقی، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران، ۱۳۸۰.

یعقوبی، ابن واضح احمد بن ابی یعقوب. تاریخ یعقوبی، مترجم: آیتی، محمد ابراهیم، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۱.